

یک قصه سرگردان و حصه آن

مقاله

جويا جهانبخش



«باشد اندر صورت هر قصه‌ای
خُرده بینان را ز معنی حصه‌ای»

عبدالرحمن جامی^۱

خواندن و بازخواندن سرگذشت‌نامه‌ها و کُتُبِ تراجم، و بازنگریستن در تصویر و تصویری که از حال و قال و صیوروت و مآل گذشتگان به دست داده می‌شود، حتی اگر دستمایه‌ای از برای معرفت و عبرت و اِتعَاظ نباشد، تفریح سالم و سرگرمی دل‌انگیزی است؛ بویژه برای ما رعایای «ممالِ کِ محروسه» که حَسَبِ العَادَةِ، بیشتر در «گذشته» هامان زندگی می‌کنیم و با «دیروز» خوشتر می‌گذرانیم تا «امروز» و «فردا»^۲.

۱. از منظومهٔ سلامان و اَبسال.

۲. «چرا»یش را من بروشنی نمی‌دانم؛ لیک خاورپژوه و اندیشمند ورنامی، کُنت ژوزف آرتور دو گوبینو (۱۸۱۶-۱۸۸۲ م.)، در یکی از مکتوبات خویش سخنی درنگ‌انگیز دارد که به ما نحنِ فیه ربط وثیق می‌یابد.

کُنت دو گوبینو نوشته است:

«در آسیا همه چیز ویرانه و مخروبه است. از این رو اَشخاصِ نکته‌سنج و باشعور این قاره بیشتر به گذشته می‌پردازند تا به آینده. گویی برای این سرزمینها آینده‌ای وجود ندارد. آنان فکری جز این که با گذشته‌ها زندگی کنند در مغزشان خطور نمی‌کند. ...»

(سه سال در آسیا، ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی، ج: ۱، ۱۳۸۳ ه. ش، ص ۳۶۶).

چکیده: نویسنده در نوشتار حاضر، برخی اشتباهاتی را که در مکتوبات و مطبوعات منتشر شده در قالب سرگذشت‌نامه‌ها و کتب تراجم توسط تراجم‌نگاران و سرگذشت‌پژوهان تحریر شده است، متذکر می‌شود و شاهد مثال‌هایی از آن‌ها را بیان می‌دارد. به این ترتیب، میزان اعتمادناپذیری شیوه برخی تراجم‌نگاران را آشکار می‌سازد و وثوق بی‌جهت و اعتماد کلی بر همه آنچه در بیان احوال گذشتگان گفته و نوشته می‌شود را نفی می‌کند.

کلیدواژه‌ها: سرگذشت‌نامه‌ها، کتب تراجم، تراجم‌نگاران، سرگذشت‌پژوهان.

بعضی حکایات و کرامات شیخ ابوسعید را کتابت می‌کرد، گفت: «یا عبدالکریم! حکایت نویس مباش؛ چنان باش که از تو حکایت کنند!»^۶

باری، چنان توفیق‌ها با همه کس یار نمی‌شود و امثال این دانش‌آموز که چنان نگردیده و عجاله «حکایت نویس» شده‌اند، خود برد و قسم‌اند:

یکی، غالب مُشتَغَلانِ این فنِ شریف که شأن جلیلشان از تدقیق در ژرفای قلها و عیارسنجی برف انبار اخبار و آثار صغار و کبار آجل است و رطب و یابس و عت و سمن را همنشین و هنباز می‌سازند و دُزو خرمهره را به یک رشته می‌کشند؛ خاصه در روزگار ما که جماعتی از قلم فرسایان «بچاپ بفروش» با خلقی فزاینده آثاری در حالات و سخنان و مقامات مُشتی «عُرفای قلابی و حکمای زورکی و اخلاق پیشگان بیحقیقت» - به تعبیر پسر سید جمال واعظ -^۷ بازار گرمی دارند و بعضی ایشان نیز با افزونه مُعتد بهی از فریبکاری و دغلبازی و نیرنگسازی بر رونق متاع پُربزرگ خویش می‌افزایند و بتقد دها کتاب ساخته و پرداخته ایشان را می‌توان فرامود که از چه «تلاعب»-های گستاخانه به «عقل» و «دین» انباشته شده است؛... وین سخن را نیست پایانی پدید!

قسم دیگر، تراجم‌نگاران و سرگذشت‌پژوهانی اندک‌شمار که به جای برف انبار «اشتباهات عجیب و انتسابات خنک»،^۸ در بازشناختن عت و سمن از یکدیگر جهد می‌کنند و نقادی را ابزار ناگزیر پیشه خویش می‌شمارند. کثرهم الله تعالی و شکر مساعیهم الجویله!

اگر در خواننده‌ها و بررسیدنهايِ خویش، به شیوه اینان در ملفوظات و مکتوبات سرگذشت نویسان و خاطره‌گویان بنگریم، از کثرت غرائب اوهام و ازدحام عجایب اخطائی که بر آلیسنه اقلام و ذهن و زبان خواص و عوام روان است، در حیرت خواهیم شد، و میزان اعتمادناپذیری شیوه «تراجم‌نگاران برف انباری» را بالعیان خواهیم دید و دانست.

روایت‌های بسیار شاد و شگفت‌انگیزی که بعضی هم‌روزگاران خود ما، در این عصر ارتباطات و رسانه‌ها و چه و چه‌ها، از رُخدادهای تاریخ معاصر به دست می‌دهند و بر تقریرهای بسیار ناساز با جمیع عکسها و فیلمها و اسناد و گزارشهای مکتوب و دیگر قرینه‌های مقالی و حالی اشتیمال دارد، بَسَنده است تا خواننده روشن‌بین را در باب پاره‌ای از اخبار آحاد مجهول الاحوال آمیخته با اضعاف احلام و توهم و کابوس که در تاریک‌نای بیخبری‌ها و زیر نور پیه‌سوز یا فانوس و ای بسا در میان دود و دم منقل فلان «مخدوم الملک» یا بهمان «خادم المله» تقریر می‌شده است، به تردید و احتیاط زهنمون گردد.

خداوند بیامرزاد علامه فقید زنده یاد دکتر عباس زریاب خوئی را! که در یادکردی بس دل‌انگیز و دوستدارانه از استاد آجل، علامه مُجتبی میثوی - تَعَمَدَهُ اللهُ تَعَالَى بِعُفْرَانِهِ -، و در ضمن بازگفت پاره‌ای از خاطرات خویش از آن مرد بزرگ و پُروهنده نادر المثل عَزِيزًا لُؤْجُودًا، از جمله گفته است:

«... وقتی در آلمان شعر آدیب پیشاوری را برایش می‌خواندم که آرزوی مجلسی را می‌کند که اسباب عیش در آن از هر جهتی فراهم آید تا با دوستی همدم و همدل،

از رفتگان تازی و بگذشتگان پارس رانند داستان و حکایات نادره

فریاد برآورد که: والله عیش همین است و من نیز زندگی را برای همین می‌خواهم و مجلس ما از نوع همین مجالس است و

من این مقام به دنیا و آخرت ندهم اگرچه در پیم افتند خلق انجمنی!»^۳

از شما چه پنهان، مُسَوِّدِ این سطرها - عَفَا اللهُ عَنْهُ - نیز، به اقتضای راهروان و بُزُرگان، عمری است هرگاه که فرصتی اختلاس کرده و مجالی به دست آورده، به همین تفریح و سرگرمی اشتغال ورزیده است و اوقات عزیز را در سر خواندن تراجم گذشتگان و سیر ماضین کرده!

راستی هم که اگر این اختلاس فرصت‌ها نمی‌بود و از این زهگذر، عنیمتی فرا چنگ نمی‌آمد،^۴ در این هنگامه دیگر «اختلاس»ها!، می‌باید اوقات عزیز را بر سر مُنازعاتِ بویناکِ مُشتی «نقط انداز» باشنده این نیستان پرناله و لختی دلپوسی‌های کودکانه تفویت می‌کردیم، و چه دغدغه‌های ملال‌انگیزی که نمی‌داشتیم!

راست گفت آنکه گفت: «شب، خیالات و همه روز، تکاپوی حیات / خسته شد جان و تنم زین همه تکراری‌ها»؛^۵ و برای غبارافشاندن از خاطر مُکَدَّرِ خویش، چه دست‌آویزی آساناب تروبی دردسرتراز همان «خواندن و بازخواندن سرگذشتنامه‌ها و کُتُبِ تراجم» و خود را در دنیای گذشتگان مُسْتَعْرِقِ کردن و...؟!^۶

آورده‌اند که شیخ ابوسعید ابوالخیر - عَلَیْهِ الرَّحْمَه -، روزی به خادمِ خاصِ خویش، خواجه عبدالکریم، که به خواهش درویشی

۳. شیط شیرین پُرشوکت، به اهتمام: میلاد عظیمی، ج: ۱، ۱۳۸۷ ه. ش، ص ۶۱۱ و ۶۱۲.

۴. خداوند بیامرزاد آدیب فقید کرمانشاهانی، استاد غلامرضا زشید یاسمی، را! ... فرموده است:

نعم دهر غنایم شناس، نی صدقات

فراخانی جهان را مضاف دان، نه مُضیف!

(دیوان زشید یاسمی، ص ۱۳۰).

۵. یاد و یادبود، محمّد ابراهیم باستانی پاریزی، ج: ۱، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۵ ه. ش،

ص ۳۲۱.

۶. اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، محمّد بن مُنَوَّر میهنی، مقدمه [و تصحیح و

تعلیقات: دکتر محمّد رضا شفیعی کدکنی، ج: ۱، ۱۳۶۶ ه. ش، ص ۱/ ۱۸۷.

۷. نگر یاد و یادبود، باستانی پاریزی، ج: ۱، ۱۳۶۵ ه. ش، ص ۴۶ و ۴۷.

۸. به قول مرحوم ملک الشعراء بهار در آن قطعه هجوئی کدائیه‌اش!

از شما مرتب تر [کذا] اند. به هر حال امام می گوید: «شاه نمی توانست به آنها چیزی بگوید ولی ما حالی کردیم [کذا] که شما در ایران نمی توانید بمانید. شاه به آنها گفته که بالاخره [بالآخره] علما این طوری [کذا] هستند و این هم از همه [ی] آنها تیزتر است [کذا]. متأسفانه در بیانات، مصاحبه ها و نوشته ها به امام ظلم می شود. امام شخصیتی نیست که با هیچ کس قیاس شود. امام، زمان و مکان بردار نیست. آنجا نشان می دهد که ما با شخصیت های انقلابی دنیا هم چنین برخورد می کنیم. سیاست نه شرقی نه غربی [کذا] برای [کذا] بعد از انقلاب و بعد از پانزده خرداد نیست. شخصیت امام در زمان شهریور ۲۰ و جریانات مشروطه شکل گرفته است. حضور امام در مجلس آن زمان و شنیدن مناظرات [کذا] مرحوم مدرس، شکل شخصیت فکری امام را ساخته است. امام با بینش خود تمام قضایای بین المللی را رصد کرده [است] و می داند ریشه ظلم در کجاست...» (ص ۲۳، با افزایش برخی حرکات و نشانه های ویرایشی).

راست گفت آنکه گفت: «حیرت اندر حیرت آمد این قصص!»

خوانندگان محترم این سطور، بهتر از این دعاگو می دانند که چنین خاطره ای را چه اندازه می توان جدی گرفت و حاجتی ندارند تا من بنده برایشان روشن کنم که نه شاه برای چنین دیدارها از قم استمداد کرده بود و می کرد و نه استالین سوار بر... و نه... بگذریم... می خواستم عرض کنم که:

در عصر ارتباطات و رسانه و چه و چه ها، یک شخصیت «حوزوی و دانشگاهی» چنین خاطره ای را بیان می کند و هفته نامه «آستان مقدس امام خمینی - س -» هم که به طور رسمی و در شمارگان معتد به و با سیمانی رنگارنگ منتشر می گردد، آن را نشر می دهد و چه آن راوی و چه این ناشر، قصد - العیاذ بالله - نشر اکاذیب ندارند، و بی شبهه نمی خواهند زبان طاعنان و خرد جویمان را بر خویش دراز کنند؛ با این همه، حکایتی را به عنوان واقعه تاریخی و واقعیتی عینی انتشار می دهند که لب و دهان خویشتن دارترین مطلعان از کلیات تاریخ معاصر را نیز به خنده و انکار می گشاید.

آنچه گذشت، نمونه ای بود و بس. از چنین دسته گل ها در مکتوبات و مطبوعاتمان بسیار به آب می دهیم؛ و بهتر است حسن ظن بیهوده نداشته باشیم و نینگاریم که پیش از ما نیز کسی در عالم دسته گل به آب نمی داده است!

نمونه های قدیم نیز فراوان است.

اگر قِصَصُ الْعُلَمَاءِ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ تُنْكَابُنِي (۱۲۳۴ یا ۱۲۳۵ - ۱۳۰۲ هـ. ق.) - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ -، به قول صاحب المآثر والآثار، «علم

چندی پیش در یکی از مجلات، نمونه ای از همین روایت های شاد و شگفت انگیز هم روزگاران دیدم که گواجویی بدان از برای ادای مقصود و تبیین مرام، بی مناسبت نیست.

«حجت الاسلام والمسلمین دکتر حمید واعظی، معاونت فرهنگی دانشگاه آزاد اسلامی تبریز، مدرس حوزه و دانشگاه، و نوه [ی] مرحوم آیت الله میرزا عبدالحسین واعظی لنکرانی»، در گفت و گوئی با هفته نامه خریم امام (ش ۱۷۹، پنجشنبه ۱۵ مرداد ۱۳۹۴ هـ. ش، ص ۲۲ - ۲۴)، در تضاغیف کلام، سخن را به ماجراهای جنگ جهانی دوم و پیامدهای آن برای ایران عزیز رسانیده است و گفته:

«... بد نیست خاطره ای را نقل کنم که خودم از امام شنیدم. سال آخر دبیرستان عضو انجمن اسلامی دبیرستان حکیم نظامی قم بودم که به ائمتای اعضای انجمن خدمت حضرت امام رسیدیم که حضرت امام فرمودند: آن زمان آمریکا و شوروی و بریتانیا به شاه اعلام کردند [کذا] و قرار کنفرانس تهران را گذاشته و [کذا] ایران را پل پیروزی قلمداد می کنند. روزولت، رئیس جمهور آمریکا، استالین، رهبر شوروی، و چرچیل، نخست وزیر بریتانیا در تهران جمع شدند و به این جا فقط [کذا] یک لقب پل پیروزی دادند.

منتها شاه به علمای قم می گوید که: من قدرت ندارم در مقابل این ها حرف بزنم. لذا امام را به عنوان نماینده [ی] علما تعیین می کنند که با شاه از این ها استقبال کند و امام حرفها را بزند. شاه مستأصل و آدمی ترسو و ضعیف بود. تازه بعد از فرار [کذا] پدرش روی کار آمده و این مسائل پیش آمده بود. مسلماً معلوم است که دست نشانده [ی] هر سه طرف است [کذا] و جرئت [کذا] ندارد به چرچیل، روزولت و استالین حرفی بزند. امام می فرماید: «من در کنار شاه به استقبال می رتیم؛ با اینکه خوشم هم نمی آمد. روزولت آمد. در هواپیما را باز کرد. بدون پلکان پایش را روی زمین گذاشت. چرچیل هم همین طور. اما استالین با یک هواپیمای بسیار بزرگ آمد. ساعت ها منتظرش بودیم. دیدیم اول کالسکه [ی] زرینی با چندین اسب پیاده شد. با سیگاری در گوشه [ی] لبش پیاده شد. شاه معرفی کرد. من هم نماینده [ی] علما بودم. شاه به من گوشه [ی] چشم می آمد [کذا] که این خیلی آدم شجاعی است. بعد به استالین دست دادم. یک خرده بی اعتنا به من نگاه کرد. در سالن به من گفت: شما چه نظری نسبت به ما دارید؟ من گفتم: شما در کاخ کرملین زندگی می کنید؟ گفت: بله. گفتم: شما حرف از نظام کارگری می زنید. آیا هر نفر مردم روس و اتحاد جماهیر شوروی می توانند کالسکه [ی] زرین سوار شوند؟ گفت: نه. گفتم: آیا این است شعار عدالت خواهی و نظام کارگری شما؟ من به رئیس جمهور آمریکا و چرچیل خیلی بدبین بودم. اما آنها خیلی

۹. کذا بالتاء الممدودة!

۱۰. کذا بالتاء الممدودة!

۱۱. کذا بالتاء الممدودة!



نگاهی سرسری به کتابهای تراجم قدما، بسنده است تا اینجا و آنجا شواهدی بر لزوم نگاه نقادانه تر و اجتناب از وثوق کلی پیش چشم آرد؛ و اگر کسی اندک کنجکاوانه تر بنگرد، چه شواهد فراوانی که در هر گوشه نخواهد دید و - به تعبیر منقول از مرحوم علامه قزوینی - «چه ملتفتها که نخواهد شد»!

تراجم رجال را قرین انفعال نمود»^{۱۲} خود اعتماد السلطنه خردگیر^{۱۳} بر ثنکابنی و قصص العکماء، در بعضی جهات، دست کمی از همین انفعالیون زمانش نداشت! نمونه وار، این یادداشت روزنامه خاطرات مشاراً لیه را بخوانید:

«... میرزا کاظم رشتی... ملقب به فیلسوف الدوله... به علاوه طبابت، فضولی هم می‌کند. از اشعار عرب و احادیث هم جسته جسته می‌گوید... از قول قاضی میبدی نقل می‌کرد که او گفته: اگر شیخ طوسی و علامه حلی در جرگه علمای شیعه نبودند... شاه فرمودند: شیخ طوسی کیست؟

عرض کرد: خواجه نصیر! با این که خواجه نصیراگرچه مرد بزرگی بود، اما جزء علمای شیعه محسوب نیست. شیخ طوسی یکی از اشخاصی است که کتب اربعه شیعه را نوشته؛ و فیلسوف الدوله این قدر خراست که فرق شیخ طوسی با خواجه طوسی نداده است!...»^{۱۴}

تکلیف سلطان صاحبقران و فیلسوف الدوله‌ی مسکین که تا اندازه‌ای معلوم شد؛ لیک ای کاش اعتماد السلطنه این راه هم معلوم کرده بود که اگر نویسنده تجرید الاعتقاد، «جزء علمای شیعه محسوب نیست»، پس در زمره کدام طائفه جای می‌گیرد؟!... و ظرفه اینکه همین تجرید الاعتقاد و شروح آن درسنامه عقیدتی طلاب شیعه بوده است از جمله در عصر همین اعتماد السلطنه و در همان دارالخلافه ناصری!

۱۲. چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه، ج: ۱، المآثر و الآثار، به کوشش: ایرج افشار، ج: ۱، ۱۳۶۳ ه. ش، ص ۲۱۲.

۱۳. تبعید نیست کسی در این میانه ایشکال را مضاعف کند و بگوید: المآثر و الآثار، بر خلاف مشهور، و چنان که برخی باصرا گفته‌اند و می‌گویند، تألیف «اعتماد السلطنه» نیست، و زین رواعراض و خردگیری صاحب آن کتاب را بر ثنکابنی و قصص العکماء، به پای اعتماد السلطنه نباید گذاشت و پای او را نشاید به میان کشید!

پاشخ مخلص، این خواهد بود که: اولاً: نقی مطلق نسبت المآثر و الآثار، به اعتماد السلطنه همان اندازه نادرست است، که نقی مطلق همکاری بعضی معاصرانش با او در پدید آوردن این اثر (و شماری از آثار دیگر)!... و این معنی را تفصیل و توضیح و شواهدی است بیرون از گنجایی یادداشت حاضر.

نیز سنخ: چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه، به کوشش: ایرج افشار، ج: ۱، ۷-۳ و ۸-۱۳.

ثانیاً، اعتماد السلطنه، حتی اگر مؤلف راستین المآثر و الآثار نباشد، عاِلماً عاِمداً این کتاب را به نام خود نشر داده و لذا به مندرجات آن قائل بوده، و در عمل، در خردگیری مؤلف المآثر و الآثار - هر که باشد، گویا! - با وی هم‌خبر و همداستان گردیده است.

۱۴. مباحث فرهنگی عصر ناصری (برگرفته از روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه)، به کوشش: ایرج افشار، ج: ۱، ۱۳۸۰ ه. ش، ص ۱۷۵ - ۱۷۶.

آن‌گاه این مرد محترم که گویا مقام و منصب فرهنگی و عقیدتی خواجه طوسی را بدزستی نمی‌داند، سررشته دار کار و بار فرهنگ «ممال-ک محروسه» بوده است، و سلف البته صالح این خلف محترمی که هم‌روزگاران ما بشمارانند!

امیدوارم سوء تفاهم نشود!... خواست من، به هیچ روی، خوارداشت مقام کسانی چون مرحوم محمد بن سلیمان ثنکابنی یا اعتماد السلطنه یا حتی شخص ناصرالدین شاه - که ناخواسته پای او هم به میان کشیده شد! - نیست. از قضا، اینان و امثال اینان - علی حسب مراتبهم - مردان بزرگی بوده‌اند و در عصر خود کارهای سترگی کرده‌اند که ما را همواره وامدار همت و رنج و کوشایشان می‌دارد. مباد آنکه احدى خدمت بزرگ محمد بن سلیمان ثنکابنی را از رهگذر تألیف همین کتاب پراطلاع و خواندن قصص العکماء منکر شود یا خدمات و حسنات پر شمار اعتماد السلطنه را در باب فرهنگ این بوم و برنادریده و نابوده بینگازد! یا حتی جوانب فرهنگی چشمگیر شخصیت شاه قاجار را، در گیر و دار توهمات شایع، بر طاق نیسان نهد!^{۱۵}... هرگز!... سخن ما، تنها و تنها نقی مؤکد وثوق بی جهت و اعتماد کلی است بر همه آنچه در بیان احوال گذشتگان گفته و نوشته می‌شود؛ وثوق و اعتمادی که در میان تراجم‌نگاران و تراجم خوانان معاصر ما، شیوعی بی دلیل و زیانبار دارد.

نگاهی سرسری به کتابهای تراجم قدما، بسنده است تا اینجا و آنجا شواهدی بر لزوم نگاه نقادانه تر و اجتناب از وثوق کلی پیش چشم آرد؛ و اگر کسی اندک کنجکاوانه تر بنگرد، چه شواهد فراوانی که در هر گوشه نخواهد دید و - به تعبیر منقول از مرحوم علامه قزوینی - «چه ملتفتها که نخواهد شد»!

یک گونه از این شواهد، وجود و رواج «داستانهای سرگردان»ی است که رفتار یا گفتار خاصی را در این منبع به فلان عالم نسبت می‌دهد و در آن منبع به عالم دیگری و پیداست یکی از این روایتها از روی دیگری ساخته شده است.

شمار چنین قصه‌ها در کتابهای تاریخ و تراجم اندک نیست؛ و گردآوری و بررسی تطبیقی و انتقادی این داستانهای سرگردان، خود موضوعی است خورند پژوهشی دانشورانه و نیازمند تتبعی گسترده دامان که گمان می‌کنم حاصل آن کتابی ستبر - و البته خواندنی - باشد؛ اگر کسی بنویسد!

۱۵. درباره این جوانب کمتر شناخته شخصیت ناصرالدین شاه قاجار، نوشتار کوتاه ولی پرنکته زنده‌یاد استاد ایرج افشار در مباحث فرهنگی عصر ناصری (ج: ۱، ۱۳۸۰ ه. ش، ص ۹ - ۱۳) بسیار بصیرت افزاست، بویژه برای نسلهانی که در دهه‌های اخیر واژه‌های «شاه» و «قاجار» را بئدرت با دشنام و تفرین و خوارداشت‌های نواقع بینانه همنشین نیافته‌اند!

۱۶. راوی نظیر این تعبیر از «مرحوم میرزا محمدخان قزوینی»، پسر سید جمال واعظ است. نگر: یاد و یادبود، باستانی پاریزی، ج: ۱، ۱۳۶۵ ه. ش، ص ۴۴.

این نقل، مرا به یاد داستانی انداخت که در حقی بعضی اَجَلّه عُلَمای اصفهان گفته و بازگفته‌اند؛ و جزروایتی دیگر از همین قصه نیست.

در کتاب ستاره‌ای از شرق که در شرح حال عالم عاقل و آزرسته و فقیه نزیه نبیه، مرحوم آیه‌الله آقا سید محمد باقر دُرچه‌ای (۱۲۶۲ - ۱۳۴۲ هـ. ق.) - طاب ثراه -، تألیف شده است، فصلی از مقال را به بیان مراتب التزام آن مرحوم بدین که «روضه باید عین واقع باشد» و در منابر باید از «حدیث ضعیف» و «سخن خلاف» پرهیز شود و مانند اینها اختصاص داده‌اند؛ و از جمله نوشته‌اند:

«آیه‌الله یوسف صانعی که از مراجع معظم تقلید قم است، به نقل از پدرش این‌گونه حکایت می‌کند:

از مرحوم دُرچه‌ای دعوت به عمل آمده بود که در یکی از روزهای دهه اول محرم در مجلس روضه امام حسین - ع - شرکت کند. مرحوم دُرچه‌ای با پذیرش این دعوت در یکی از روزها به مجلس روضه وارد شد و در جای معینی که معمولاً علما و وعاظ می‌نشستند، نشست.

جایی که مرحوم دُرچه‌ای نشسته بود، درست رو به روی منبر و واعظ قرار داشت. واعظ قبل از ورود مرحوم دُرچه‌ای به مجلس، روی منبر در کمال زیبایی و احتیاط و در شأن مجلس موعظه و نصیحت می‌کرد؛ اما با ورود دُرچه‌ای سخن خود را تقریباً جمع و جور کرد. چرا که معمولاً وعاظ و گویندگان در حضور دُرچه‌ای احتیاط می‌کردند و سختشان بود منبر روند؛ زیرا اگر گوینده آبیاناً سخن اشتباهی می‌گفت و احتمالاً اشتباهش فاحش بود، و یا حدیثی نقل می‌کرد که آن حدیث ضعیف بود، مرحوم دُرچه‌ای اعتراض می‌کرد. لذا آن گوینده در آن روز با این که از قبل برای سخن گفتن در حضور دُرچه‌ای خود را آماده کرده بود،... سخنش را سریع به پایان بُرد و مشغول روضه خوانی شد و از مصائب وارده بر حضرت امام حسین - ع - سخن به میان آورد و مطلب را با لحنی محزون و صدایی غزا بیان داشت و گفت که حضرت امام حسین - ع - در روز عاشورا صدا زد: خواهرم! خواهرم! و جمله‌ای را بعد از آن از حضرت امام حسین - ع - خطاب به خواهرش بیان کرد.

... ناگاه فریاد علامه در وسط سخنان واعظ بلند شد، و در حالی که مردم می‌گریستند و سر تا پا گوش به سخنان واعظ داده بودند، فریاد علامه توجّه همه را به خود جلب کرد. مردم دیدند که علامه ضمن تکان دادن دست، به واعظ تذکر می‌دهد و می‌گوید: «آقای آشیخ! ساکت باش! نگو، این خلاف‌ها را نگو! چرا نسبت به معصوم چنین گفتی؟ چرا سخن معصوم را تغییر دادی؟ مگر می‌شود یک کلمه یا یک حرف از سخن امام معصوم - ع - را کم یا زیاد کرد؟ اول همان جا روی منبر توبه کن و از امام حسین - ع - عذر بخواه و مطلب اشتباهت را در حضور مردم تصحیح کن، بعد بیا پایین. کی امام حسین - ع - دو مرتبه گفت: خواهرم! خواهرم!؟ چرا چنین

نمونه‌ای از این قصه‌های سرگردان، قصه تشدد و اعتراض سختگیرانه عالمی دینی است بر یکی از گویندگان اهل منبر که به زعم آن عالم معترض، در نقل کلمات سیدالشهداء - صلوات الله و سلامه علیه - تسامحی بیجا کرده بوده است.

این قصه را - که به گمان این بنده، قصه بارد و عامیانه‌ای نیز هست! -، در حقی چند عالم از علمای متأخر شیعه نقل کرده‌اند، که شاید متأخرترین ایشان، آیه‌الله آقا شیخ محمد رضا ثامنی شیرازی - رحمه الله علیه - باشد.

دوست ارجمندم، استاد حُجّه‌الاسلام و المسلمین شیخ محمد برکت شیرازی - دامت برکاته -، چندی پیش کتابی به من هدیت فرمود به نام بررسی گوشه‌هایی از زندگی مرحوم آیه‌الله العظمی آقا شیخ محمد رضا ثامنی (شیرازی).^{۱۷} داعی نیز که به مصداق «أحِبُّ الصَّالِحِينَ وَ أَسْتُ مِنْهُمْ»، و به شرحی که زین پیش گذشت، دوستدار و قوف بر سرگذشت سلف صالح، و پیوسته جویای تراجم احوال گذشتگان اهل فضل و فضیلت بوده است، آن کتاب را در خواندن گرفت؛ و از جمله نکات شایان تأمل که در آن سرگذشتنامه مبسوط ملاحظه کرد، این بود که نویسنده کتاب نوشته است:

«مرحوم شیخ [= مرحوم آیه‌الله آقا شیخ محمد رضا ثامنی شیرازی]... إصرار شدیدی در رعایت امانت‌داری در گفتار و الفاظ و صحت بیانات خود داشت.... در ذکر مصائب و با شرح واقعه کربلا با وجودی که عین عبارت مقتل را می‌خواند، باز اضافه می‌نمود که: «العهدَةُ عَلَى الزَّوَى»، و در این معنا، نه تنها خود رعایت می‌نمود، بلکه اگر دیگران نیز بر بالای منبر مطلب ناصحیحی می‌گفتند، از پایین منبر با صدای بلند به آنان تذکر می‌داد. از حاج آقا غلامحسین کسرتیان شنیدم که: زمانی مرحوم حاج ملا علی اصغر اثنی عشری^{۱۸} که مورد علاقه و مورد اعتماد بسیار زیاد مرحوم شیخ بود، در ذکر واقعه عاشورا و صحبت‌هایی که بین حضرت امام حسین - ع - و حضرت زینب - س - رد و بدل شد، در بیان خطاب امام حسین - ع - به حضرت زینب - س -، دو مرتبه نام حضرت زینب - س - را بُرد که مرحوم شیخ از پایین منبر بر او برآشفته و^{۱۹} می‌فرماید: امام حسین - ع - یک بار نام حضرت زینب - س - را بُرد! شما چرا دو بار گفتید و این خبر را از کدام کتاب نقل نمودید؟^{۲۰}

آری، چنین نوشته‌اند؛ و گمان می‌کنم دست کم یکی از راویان این قصه را سهوی افتاده باشد و داستانی را که در باب دیگری شنیده یا خوانده، به مرحوم ثامنی شیرازی (ف ۱۳۶۳ هـ. ق.) منسوب داشته باشد....

۱۷. نوشته دکتر عبدالمجید ثامنی، ج: ۱، شیراز: انتشارات نوید شیراز، ۱۳۹۱ هـ. ش.

۱۸. چنین است در مآخذ چاپی؛ و صواب در چنین مقام، «إِنَّا عَشْرِي» است به الف، نه به یاء.

۱۹. کذا فی الأصل.

۲۰. بررسی گوشه‌هایی از زندگی مرحوم آیه‌الله العظمی آقا شیخ محمد رضا ثامنی، ص ۴۷۰.

چنانچه^{۲۴} مذهب محقق و علامه و شهید ثانی است، چه مفسده براو مرتب نشود و چه بشود، اینست حال کذب بی مفسده، و اگر مفسده بر او مرتب شود خصوصاً اگر دینی باشد و سبب ضعف عقیده مسلمانی یا افترای به امامی یا توهین قدر اهل بیت شود، البته صد مرتبه بدتر و گناهش بیشتر است، و اگر کذب برخدا و رسول و ائمه - علیهم السلام - باشد که حالش معلوم است؛ مبطل روزه و موجب کفاره هم می شود.

و در عقاب الأعمال است که پیغمبر فرمود: مَنْ قَالَ عَلَيَّ مَا لَمْ أَقُلْ فَلَيْتَبَّوْهُ مَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ.

و او بالاتفاق ظاهراً از کبائر است، و اطلاق خبر مذکور مقتضی آنست که اگر یک کلمه هم باشد و مفید فائده نشود و مفسده براو مرتب نگردد، هم موجب دخول آتش است.

و از این جهت، از مرحوم فقیه زاهد و رع، حاجی محمد ابراهیم کلباسی - قدس سره - نقل شده که یکی از فضلاء بادیانت اهل منبر در محضر آن جناب گفت در ذیل قصه ای که سید الشهداء فرمود: یا زینب! یا زینب! آن فقیه و رع بی محابا در مالعام به آواز بلند فرمود: خدا دهنّت را بشکند! امام دو دفعه «یا زینب» نفرمود، بلکه یک دفعه فرمود!

اینک اهل منبر حال خود را در این باب ملاحظه کنند و از مفاسد این عمل فی الجمله آگاه شوند.^{۲۵}

شاید آقائی که شما باشید، بفرمایید: دغدغه نباید داشت و می توان فرض کرد این واقعه از برای هر یک از این گسان رخ داده باشد! خاصه آنکه گفته اند: «رسم دنیا جمله تکرارست اندر کارها».^{۲۶} ... من بنده زیاده عرضی ندارم... لیک گویا تکرارهای مرسوم دنیا نیز بدین خنکی نیست!.... به گمان این کمین خادم کتاب و سنتت - عفا الله عنه -، این قصه را ابتداءً (و ابتداءً!) - و یا از روی نقلی کهن تر -، برای مرحوم حاجی کلباسی - طاب ثراه - ساخته اند و بر سر زبانها انداخته - و لابد کتابهایی چون شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور و منتهی الآمال نیز مایه مزید ترویج حکایت مزبور شده -، و آنگاه به مناسبت احوال مرحومان درجه ای و ثاومی، در باب هر یک از ایشان - علی جدّه - بازپردازی و روایت گردیده است؛ و العلم عند الله تبارک و تعالی.

علی الخصوص در باب حاجی کلباسی - قدس الله روحه العزیز - و مراتب پرهیز و پارسائی وی، گویا بعض رندان حق پرست، - به اصطلاح

گفتی؟ او فقط یک مرتبه گفت: خواهرم، و کلمه خواهرم را تکرار نکرد!.^{۲۱}

دیدید که همان حکایت شیرازی، یک نسخه اصفهانی هم دارد! و البته شد و مد و غلظت و «پیازداغ» نسخه اصفهانی - فی الجمله - بیشتر است!

وانگهی، آیا اصل حکایت به مرحوم آقا سید محمد باقر درجه ای بازمی گردد؟!... باز هم جای تردید است؛ بویژه به واسطه وجود نسخه اصفهانی دیگری از همین حکایت!

ثقة المحدثین حاج شیخ عباس قمی (ف: ۱۳۵۹ هـ. ق. ۰) - رضوان الله تعالی علیه -، در کتاب مستطاب منتهی الآمال، در فصلی که در باب کیفیت برگزاری مجالس سوکوارى سالار شهیدان، امام حسین بن علی - صلوات الله و سلامه علیهما -، به قلم آورده است، از جمله در لزوم احتراز شدید و اجتناب آکید از نقل اکاذیب و روایات بی پایه در این مجالس محترم، آورده:

«... از مرحوم فقیه زاهد و رع، جناب حاج ملامحمد ابراهیم کلباسی - طاب ثراه، نقل شده - چنانچه^{۲۲} در شفاء الصدور است - که وقتی یکی از فضلاء بادیانت اهل منبر در محضر آن جناب گفت در ذیل قصه ای که سید الشهداء - علیه السلام - فرمود: یا زینب! یا زینب!، آن فقیه و رع، بی محابا در مالعام به آواز بلند فرمود: خدا دهنّت را بشکند، امام دو دفعه «یا زینب» نفرمود، بلکه یک دفعه فرمود!.^{۲۳}

چنان که محدث قمی - رحمه الله - تصریح فرمود، منبع او در این نقل، گزارش مرحوم علامه حاج میرزا ابوالفضل کلانتری طهرانی (۱۲۷۳ - ۱۳۱۶ هـ. ق.) است - رضوان الله تعالی علیه - در کتاب کثیرالفایده شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور. آن علامه عالی مقدار در کتاب مزبور، در ضمن بیاناتی در آداب سوکوارى و بایسته های مجالس تعزیت حضرت سید الشهداء - صلوات الله و سلامه علیه -، در خصوص لزوم اجتناب از «اکاذیب مفتعله و حکایات ضعیفه مظنونة الکذب»، از جمله نوشته است:

«... شیخ الطائفه و قائدها الأجل و المنتهی إلیه ریاستهم فی العلم و العمل، شیخنا المرتضى - ضاعف الله قدره و رفع فی الملائع الأعلى ذکرة -، در کتاب مکاسب..... مطلق کذب را از گناههای کبیره شمرده،

۲۱. ستاره ای از شرق - شرح احوال و وقایع عصر علامه سید محمد باقر درجه ای -، سیدتیقی درجه ای - موسوی - ج: ۱، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۳ هـ. ش، ص ۴۱۲ - ۴۱۳؛ با تصویب جزئی در رسم الخط و سجاوندی.

نویسنده کتاب در حاشیه افزوده است:

«آیه الله یوسف صاعی در منزل خود در قم و در حضور جمعی از علما این موضوع را از پدرشان نقل کردند که نویسنده نیز در آن جمع حضور داشت». (همان، ص ۴۱۳، هامش).

۲۲. کذا فی الأصل. در آن روزگار «چنانچه» را به جای «چنانکه» بسیار به کار می بردند؛ که البته خلاف مقتضای فصاحت است.

۲۳. منتهی الآمال، ط. ناصر باقری بیدهندی، ۱۰۷۱/۲.

۲۴. چنان که.

۲۵. شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور، علامه حاج میرزا ابوالفضل طهرانی، تحقیق و باورقی از سیدعلی مؤجد ابطحی، قم: سید علی مؤجد ابطحی، ج: ۳، ۱۴۰۹ هـ. ق، ۲/ ۳۰۵ - ۳۰۶.

۲۶. «رسم دنیا جمله تکرارست اندر کارها تا چه زائد عاقبت زین رسم و این تکرارها؟ پس حوادث چشم ما بیند که نوپندارنش لیک چشم پیر دنیا دیده آن را بارها» (یاد و یادبود، ص ۱۹۲).

آن داستانِ اعتراض و پرخاش و خُروش با منبری بیچاره نیز با احتمال، از همین دست منسوجات است؛ و بعید است برآستی واقع شده باشد. اگر هم واقع شده باشد، باز بیش از آن که نمودار برخوردی عالمانه و مُصلحانه و دقتی تحسین برانگیز در مُواجهه با نقلهای مُتسامحانه باشد، نمودارِ شتابزدگی و ناپختگی و سختگیری بیجای غیرمُتخصّصانه‌ای است که از دانشورانِ اهلِ روایت و درایت دور است.

... می‌فرمایید: چرا...؟ عرض می‌کنم:

گذشتگان ما در هر قصّه‌ای حِصّه‌ای سُراغ می‌کردند؛^{۳۰} و این قصّه را نیز حِصّه‌هایی است؛ و مهم‌ترین حِصّه‌ آن، به پندار مُخلص، آن است که نشان می‌دهد بعضی «اهل علم»، به چون و چندی روایت و روایتگری و مقتضیاتِ فنِّ حدیث و نقل، التّفاتِ کافی و وافی نداشته‌اند که چنین اعتراضِ بارید و اِشکال‌نیش‌غولی‌غریبی را نمونه‌ی تَدقیق و تَحقیق و اَمانت شمرده و به عالمانِ بزرگ منسوب داشته‌اند.

اِشکالِ عالِمِ مزبور بر آن منبری بخت برگشته، و جیه نبوده است و نیست؛ چرا که:

أولاً، اختلافِ نُسخ در میانِ مُتونِ تاریخی و حدیثی امری است بسیار شایع؛ و عَجَب است که شخصی از اهلِ علم و روایت و فقاّهت باشد و آن‌گاه ندیده یا نشنیده باشد که در میانِ نُسخ حدیثنامه‌ها و... دگرسانیهایی از این دست فراوان است.

پس، از یک عالِمِ علومِ دینی انتظار می‌رود که تکرار یا عدم تکرار «مُنادی» را در متنِ یک روایت، ابتداءً، از بابِ اختلافِ نُسخِ مُحتمَل بداند؛ و چنان «قَشِیرِق»ی بپا نکند!

ثانیاً، تکرار یا عدم تکرارِ «مُنادی»، در چُنین نقلها، از مقوله‌ی «نقل به معنی»^{۳۱} حدیثِ تُواند بود؛ و اَعَاظِمِ عالِمَانِ حدیث، نقل به معنای حدیث را، مُجاز شمرده‌اند.^{۳۱}

فقیه و مُحدّثِ والامقام، جنابِ شیخِ حُسَینِ بنِ عَبْدِ الصَّمَدِ عاملی،

۳۰. نمونه را، عَطّار می‌شُرد:

طمع وصل تو مجالم نیست	حِصّه زین قصّه جز خیالم نیست
کورچشمی باشد آن کابین قصّه او	بشُود زین برنگیرد حِصّه او
از کلیده بازخوان آن قصّه را	واندر آن قصّه طلب کن حِصّه را
در بیان این شنو یک قصّه‌ای	تا بری از سرِ گفتم حِصّه‌ای

پیشتر آ تا بگویم قصّه‌ای
 ۳۱. درباره‌ی نقل به معنای روایات، از جمله نگر: قِبَادِیُّ الْوُصُولِ إِلَى عِلْمِ الْأُصُولِ، العَلَامَةُ الْحَلَبِیُّ، ط. عبدالجَنینِ مُحَمَّدِ عَلِیِّ النَّقَالِ، ص ۲۰۸؛ و مُعَالِمِ الدِّینِ وَ مَلَأَ الْمُحْتَجِدِینَ، نَجَلِ الشَّهِیدِ الثَّانِیِّ، ط. مَوْسَسَةُ النُّشْرِ الْإِسْلَامِیِّ، ص ۲۱۲ و ۲۱۳؛ و کِتَابِ مِائَةِ دِینِ، ش ۵۵، اَرْدِیْبِیْهَشْتِ ۱۳۸۱ هـ. ش. ص ۴۶ - ۴۹ (از درآمدی بر دگرشهای نیایشی در اسلام، نوشته سیدمحمدرضا حسینی جلالی، ترجمه و تحریر: جویا جهانبخش).

- «مضمون کوک می‌کرده‌اند» و براین معنی، شواهدی گواهست.

نمونه را، در قصص العُلَمَاءِ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَیْمَانَ تُنْکَابَنِی (۱۲۳۴ یا ۱۲۳۵ - ۱۳۰۲ هـ. ق.) - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَیْهِ - آمده است:

«و جناب حاجی اَزْهَدِ زُهَادِ رُوزْگَارِ بُوَد و عَابِد و بَاوَرَع... و در عبادت، نِهَابِتِ خُضُوع و خُشُوعِ دَاشْت و خُضُوعِ قَلْبِ دَاشْت. و اِگَر فِقِیرِی از او چِزِی می‌خُواسْت، شَاهِدِ می‌خُواسْت و آن شَاهِدِ رَا قَسَمِ می‌دَاد و آن فِقِیرِ رَا هَمِ قَسَمِ می‌دَاد که اِیْنِ تَنَخُوه‌ی که بَه تُو می‌دِهَمِ اِسْرَافِ نَکَنی و بَاعْتِدَالِ خُرُجِ کَنی. از آن پَس، خُرُجِ یک مَاهِ بَه او می‌دَاد. گویند: شَخْصِی خَدْمَتِ اِیْشَانِ بَرای مَهْمِی شَهَادَتِ دَاد؛ اَنْ جَنَابِ پُرسِیدِ که: پِیْشَه تُو چِیْسْت؟ گُفْت: مَن غَسَالِ می‌باشم. پَس شَرَابِطِ غُسْلِ رَا از او سُؤَالِ کَرْد. پَس اَنْ مَرْدِ گُفْتِ که: زَمَانِ دَفَنِ، چِزِی دَر زِیْرِ گُوشِ او می‌گویم. حَاجِی فَرْمُودِ که: اَنْ چِیْسْت؟ گُفْت: می‌گویم: خُوشَا بَه سَعَادَتِ تُو که و فَاَتِ کَرْدِی و بَرایِ اَدَايِ شَهَادَتِ خَدْمَتِ حَاجِی کَلْبَاسِی نَرَفْتِ!»^{۲۷}

این قصّه البته ساختگی است، و از رویِ نمونه‌ای بسیار قدیم تر پرداخته شده است که بسی پیش از ولادت حاجی کلباسی - رَحْمَةُ اللَّهِ - در کتابها ثبت افتاده و دست کم به روزگار تیموریان باز می‌گردد!

فَخَرَالدِّینِ عَلِیِّ صَفِی (۸۶۷ - ۹۳۹ هـ. ق.)، فَرَزَنْدِ بَرُومَنْدِ مَلَأِ حُسَینِ وَاِعْظِ کَاشِفِی (صاحبِ رُوضَةِ الشَّهَادَةِ مَعْرُوفِ و دِیْگَرِ اَثَرِ پُرشُمَارِ) - عَلَیْهِمَا الرَّحْمَةُ -، دَر فِصْلِ دُومِ بَابِ دَهْمِ کِتَابِ پُرفَایْدَتِ لَطَایِفِ الطَّوایِفِ آورده است:

«شَخْصِی پِیْشِ قَاضِیِ اَمَدِ و بَر کَسِی دَعُوی کَرْد، قَاضِیِ گُوهِ طَلِیْبِیْدِ. مَدْعِی هَزَالِی رَا بَه گُوه‌ی اُورْد. قَاضِیِ از او پُرسِیدِ که هِیْجِ مَسْأَلِ می‌دَانِی؟ گُفْت: اَنْ قَدْرِ که شَرَحِ نَتَوَانِ کَرْد! گُفْتِ که قُرْآنِ می‌دَانِی؟ گُفْت: بَه دَه قِرَاةً! پُرسِیدِ که هَرگِز مَرْدَه شُویِی کَرْدِه‌ای؟ گُفْت: اَنْ خُودِ هُنَرِ مَن و پِیْشَه^{۲۸} اَبَا و اَجْدَادِ مَن اَسْت! پُرسِیدِ که چُون مَرْدَه رَا بَشُویِی و دَر کَفَنِ پِیْچِی و دَر تَابُوتِ نِهی، چَه گوئی؟ گُفْت: گویم: خُوشِی تُو که بُمُرْدِی و جَانِ بَه سَلَامَتِ بُرْدِی تا تُو رَا پِیْشِ قَاضِیِ نَبَایْدِ شُد و گُوه‌ی نَبَایْدِ دَاد!»^{۲۹}

گویا همان زندان حق پرست که گفتیم، این قصّه را که با زهد و پرهیز سختگیرانه حاجی کلباسی - طاب ثراه - سازگار می‌نموده است، در حق حاجی روایت کرده و - به اصطلاح - «مضمون کوک کرده‌اند»!

۲۷. قِصَصِ الْعُلَمَاءِ، مُحَمَّدِ بْنِ سُلَیْمَانَ تُنْکَابَنِی، بَه کُوشِشِ: مُحَمَّدِ رِضَا بَرزْگَرِ خَالِقِی - و عَقَبِ کَرْبَاسِی، ج: ۱، ۱۳۸۳ هـ. ش. ص ۱۴۵.

روایت جدیدتر و دستکاری شده تری از این قصّه را ملاحظه کنید فرمود در: رِجَالِ و مَشَاهِرِ اَصْفَهَانَ، مِیر سَیِّدِ عَلِیِّ جَنَابِ، تَدْوِینِ و تَصْحِیحِ: رِضْوَانِ پُورعِضَارِ، ص ۴۴۶ - ۴۴۷.

۲۸. در مآخذ چاپی: پیشه.

۲۹. لَطَایِفِ الطَّوایِفِ، مَقْدَمَه [و] تَصْحِیحِ و تَعْلِیْقَاتِ: دَکْتَرِ حَسَنِ نَصِیرِی جَامِی، ج: ۱، ص ۲۷۶ - ۲۷۷، با اندکی تصرّف در سجاوندی.

- «صحیح» است،^{۳۴} از شواهدِ جوازِ نقلِ به معنایِ احادیث - در صورتِ پاسداشتِ شرائطِ آن، و از آن جمله: معرفتِ اسالیبِ کلام و گونه‌ها و تعابیرِ آن و دقت در عدمِ تجاوز از محتوایِ مُراد -، شمرده‌اند.^{۳۵} هم شیخِ جلیلِ القدرِ کلینی - رَوَّحَ اللهُ رُوحَهُ -، در همان کتابِ شریف، و در همان باب، در پیِ روایتِ پیشگفته، آورده است:

«وَعَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ قُرْقَدٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: إِنِّي أَسْمَعُ الْكَلَامَ مِنْكَ فَأَرِيدُ أَنْ أُرْوِيَهُ كَمَا سَمِعْتُهُ مِنْكَ فَلَا يَجِيءُ.»^{۳۶}

قَالَ: فَتَعَمَّدَ ذَلِكَ؟

قُلْتُ: لَا.

فَقَالَ: تُرِيدُ الْمَعَانِي؟

قُلْتُ: نَعَمْ!

قَالَ: فَلَا بَأْسَ.»^{۳۶}

(یعنی)

... از داود بن قرقد منقول است که گفت: به حضرت ابو عبد الله [امام صادق] - علیه السلام - گفتم: من سخن شما را می‌شنوم و آنگاه که می‌خواهم بدان گونه که از شما شنیده‌ام روایت کنم، نمی‌شود.

فرمود: در این کار تعمد داری؟

گفتم: نه!

فرمود: مُرادت همان معانی است؟

گفتم: آری!

فرمود: باکی نیست!

محدث آگاه، شیخ حسین بن عبد الصمد عاملی - طاب ثراه -، در همان کتابِ مستطابِ وُصولِ الأُخْبَارِ إِلَى أَصُولِ الْأَخْبَارِ، از پسِ نقلِ همین روایت، فرموده است:

«نَعَمْ، لَا مَرِيَةَ أَنْ رَوَيْتُهُ بَلْفِظِهِ أَوْلَى عَلَى كُلِّ حَالٍ؛ وَلِهَذَا قَدَّمَ الْقُمَّهَاءَ الْمَرُورِيَّ بَلْفِظِهِ عَلَى الْمَرُورِيِّ بِمَعْنَاهُ.»^{۳۷}

۳۴. نگر: مرآة العقول مجلسی ثانی، ط. دارالکتب الإسلامیة، ۱/ ۱۷۴؛ و شرح أصول الكافي ي ملا محمّد صالح مازندرانی، ط. بیروت، ۲/ ۲۱۲؛ و روضة المتقين مجلسی أول، ۱/ ۲۸؛ و الرسائل الأحمديّة في قطفين، ۳/ ۲۱۷؛ و موسوعة أحاديث أهل البيت - عليهم السلام -، هادی التّجفّی، ۳/ ۷۲، ش. ۲۵۶۲؛ ۴/ ۳۱۱، ش. ۴۷۲۱.

۳۵. نگر: مرآة العقول مجلسی ثانی، ط. دارالکتب الإسلامیة، ۱/ ۱۷۴ و ۱۷۵؛ و شرح أصول الكافي ي ملا محمّد صالح مازندرانی، ط. بیروت، ۲/ ۲۱۲؛ و روضة المتقين مجلسی أول، ۱/ ۲۸؛ و الحاشیة علی أصول الكافي، السید بدرالدین الحسینی العاملی، ص ۶۲؛ و الرسائل الأحمديّة في قطفين، ۳/ ۲۱۷.

۳۶. الكافي، ط. غفاری، ۱/ ۵۱، «باب رواية الكُتُبِ وَ الْحَدِيثِ وَ فَضْلِ الْكِتَابَةِ وَ التَّمَسُّكِ بِالْكِتَابِ»، ح ۳.

۳۷. رسائل في دراية الحديث، إعداد: أبو الفضل حافظيان البائلي، ۱/ ۴۴۹.

والد ماجد حضرت شیخ بهاء الدین محمد - رضوان الله تعالی علیهما -، در کتابِ کرامند وُصولِ الأُخْبَارِ إِلَى أَصُولِ الْأَخْبَارِ فرموده است:

«وَقَدْ ذَهَبَ جُمهُورُ السَّلَفِ وَالْخَلَفِ مِنَ الطَّوَائِفِ كُلِّهَا إِلَى جَوَازِ الرِّوَايَةِ بِالْمَعْنَى إِذَا قَطَعَ بِإِدَاءِ الْمَعْنَى بَعَيْنِهِ؛ لِأَنَّهُ مِنَ الْمَعْلُومِ أَنَّ الصَّحَابَةَ وَ أَصْحَابَ الْأَئِمَّةِ مَا كَانُوا يَكْتُبُونَ الْأَحَادِيثَ عِنْدَ سَمَاعِهَا، وَ يَبْعُدُ - بَلْ يَسْتَحِيلُ عَادَةً - حِفْظُهُمْ جَمِيعَ الْأَلْفَاظِ عَلَى مَا هِيَ عَلَيْهِ وَ قَدْ سَمِعُوهَا مَرَّةً وَاحِدَةً، خُصُوصًا فِي الْأَحَادِيثِ الطَّلَوِيَّةِ، مَعَ تَطَاوُلِ الْأَئِمَّةِ؛ وَ لِهَذَا كَثِيرًا مَا يُرَوَى عَنْهُمْ الْمَعْنَى الْوَاحِدَ بِالْفَاظِ مُخْتَلِفَةً، كَمَا لَا يُنْكَرُ.»^{۳۸}

(حاصل معنی)

جُمهورِ پیشینیان و پسینیان، از همه طوائف، روایت به معنی را، هنگامی که روایتگر به ادای عین معنی قطع داشته باشد، روا شمرده‌اند. زیرا معلوم است که صحابیان پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - و پیرامونیانِ امامان - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ -، پیوسته احادیث را همان گاه که می‌شنودند، کتابت نمی‌کردند؛ و بعید است - بلکه عادهً محال است - همه ألفاظی را که آن هم یک بار می‌شنوده‌اند، به همان سان از بر کرده باشند؛ علی الخصوص در حدیث‌های طولانی، آن هم با بُعد زمانی. از همین روی، بسیاری بینیم که معنای واحد به ألفاظ گونه‌گون از ایشان روایت گردیده است؛ و این جای انکار نیست).

پیشرو جوامع نگارانِ مُتَقَدِّمِ امامی، شیخ جلیل دیرینه‌روز، محمّد بن یعقوب کلینی رازی - رَوَّحَ اللهُ رُوحَهُ الْعَزِيزَ -، در کتابِ شریفِ کافی، در «بابِ رَوَايَةِ الْكُتُبِ وَ الْحَدِيثِ وَ فَضْلِ الْكِتَابَةِ وَ التَّمَسُّكِ بِالْكِتَابِ»، آورده است:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: أَسْمَعُ الْحَدِيثَ مِنْكَ فَأَرِيدُ وَأَنْقُصُ؟

قَالَ: إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ مَعَانِيَهُ فَلَا بَأْسَ.»^{۳۹}

(یعنی)

... از محمّد بن مسلم منقول است که گفت: به حضرت ابو عبد الله [امام صادق] - علیه السلام - گفتم: از شما حدیث را می‌شنوم، پس آیا می‌توانم [بر آن بیفزایم یا از آن بکاهم؟

امام - علیه السلام - فرمود: اگر مُرادت معانی [مضامین] همان سخن باشد، باکی نیست!

این روایت شریف را که سنَد آن نیز - به تصریح شماری از حدیث پژوهان

۳۲. رسائل في دراية الحديث، إعداد: أبو الفضل حافظيان البائلي، ۱/ ۴۴۸ و ۴۴۹.

۳۳. الكافي، ط. غفاری، ۱/ ۵۱، «باب رواية الكُتُبِ وَ الْحَدِيثِ وَ فَضْلِ الْكِتَابَةِ وَ التَّمَسُّكِ بِالْكِتَابِ»، ح ۲.

(حاصل معنی:

آری، گمانی نیست که به هرروی، روایت حدیث به عین لفظ آن، سزاوارتر است، و از این روی، فقیهان، حدیثی را که به عین لفظش روایت گردیده است، بر حدیثی که نقل به معنی شده، مُقَدَّم داشته اند).

عاقه، در مؤلفات حدیث شناختی شان، رخصت نقل به معنای احادیث را از بیشترین عالمانشان روایت کرده و از جماعتی از صحابیان چون امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - صلوات الله و سلامه علیهما -، و ابن عباس، و انس بن مالک و ائله بنی السقیع نقل نموده اند. بعضشان هم این رخصت را به جمهور علمای نسبت داده اند.^{۳۸}

در بعضی منابع کهن عامه، و از آن جمله: کتاب آرزمنده جامع بیان العلم و فضله نوشته ابن عبدالبر قرطبی مالکی، آمده است:

«... عَنْ مَكْحُولٍ قَالَ:

دَخَلْتُ أَنَا وَأَبُو الْأَزْهَرِ عَلِيَّ وَائِلَةَ بِنِ الْأَسْقَعِ، فَقُلْنَا: يَا أَبَا الْأَسْقَعِ! حَدِّثْنَا بِحَدِيثٍ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - لَيْسَ فِيهِ وَهْمٌ وَلَا زِيَادَةٌ وَلَا نَقْصَانٌ.

قَالَ: هَلْ قَرَأَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنْ الْقُرْآنِ هَذِهِ اللَّيْلَةَ شَيْئًا؟

قَالَ: فَقُلْنَا: نَعَمْ، وَمَا نَحْنُ لَهُ بِحَافِظِينَ حَتَّىٰ إِنَّا لَنَزِيدُ الْوَاوَ وَالْأَلْفَ، وَ نَنْقُصُ!

قَالَ: فَهَذَا الْقُرْآنُ مُذْ كَذَا بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ لَا تَأْلُونَ حِفْظَهُ، وَإِنَّكُمْ تَزْعُمُونَ أَنَّكُمْ تَزِيدُونَ وَتَنْقُصُونَ، فَكَيْفَ بِأَحَادِيثِ سَمِعْتُمُوهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - عَسَىٰ أَنْ لَا تَكُونَ سَمِعْتُمُوهَا مِنْهُ إِلَّا مَرَّةً وَاحِدَةً؟ حَسْبُكُمْ إِذَا حَدَّثْتُمْ بِالْحَدِيثِ عَلَى الْمَعْنَى».^{۳۹}

(حاصل معنی:

به ائله بنی السقیع گفتند: حدیثی برای ما بازگویی که از رسول خدا - صلوات الله علیه [و آله] و سلم - شنیده باشی، و در آن به اشتباه یا افزایش یا کاهش دچار نشده باشی!

وائله گفت: هیچ یک از شما امشب چیزی از قرآن خوانده است؟!

راوی گوید: گفتیم: آری، و درست آن را از بر نداریم؛ چندان که او و اَلْف می افزاییم و می کاهشیم!

“
گذشتگان ما در هر
قصه‌ای حصّه‌ای سراغ
می‌کردند؛ و این قصه را
نیز حصّه‌هایی است؛ و
مهم‌ترین حصّه آن، به
پندار مخلص، آن است که
نشان می‌دهد بعضی «اهل
علم»، به‌چون و چنبر روایت
و روایتگری و مقتضیات
فَنَّ تَحْدِيثِ وَنَقْلِ، التَّنَاتِ
کافی و وافی نداشته‌اند

وائله گفت: این قرآن از چه زمان [حتی به صورت مکتوب] در میان شماست و در حفظ آن کوتاهی نمی‌کنید، با این همه ادعا می‌کنید که در آن می‌افزایید و می‌کاهید؛ پس چه رسد به احادیثی که ما از رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [و سلم] - شنیده‌ایم و چه بسا جزیک بار هم از آن حضرت نشنیده‌ایم! شما را همین بس که معنای حدیث را برایتان بازگو کنیم!

می‌بینید وائله که از صحابه بوده است، درباره نقل به معنای حدیث، استدلال باریکی آورده است.

نقل به معنای احادیث، البته - انسان که علمای حدیث بشرح بازگفته‌اند - همه جا روا نیست و مستثنیاتی دارد؛ احادیثی هست که مُراد از آنها لفظ ویژه‌شان بوده است و از این روی، نقل به معنای آنها، روا نمی‌نماید، و باید به عین لفظ روایت شوند؛ مانند خطبه‌هایی که به مناسبت‌های خاص ایراد گردیده و اسلوب‌های این - شائی و بلاغی ویژه در آنها به کاررفته است؛ یا کلمات قصار در بردارنده جوامع حکم و نصایح و مواعظ مذکور در جمله‌های پرمعز کوتاه که سجع معینی در آنها هست و بیش و کم نشان می‌دهد گوینده را به همان کلمات و الفاظ خاص به کاررفته در آنها، عنایتی ویژه بوده است. متون نیایش‌های مأثور هم که واجد خصائص زمانی ی - مکانی یا مضمونی ویژه‌ای هستند، از همین دست بشماراند و تخطی از عین آنها، از برای ناقلان روا نیست.^{۴۰}

وانگهی، نقل به معنی، نه تنها در حدیث، و البته از سوی روایتگران آن، رُخ داده است، که به نظر می‌رسد در خود قرآن و از سوی خود خداوند سبحان نیز نقل به معنی رُخ داده و به نوعی تجویز شده باشد.

به تعبیر شیخ حسن، فرزند برومند و دانشمند شهید ثانی - رضوان الله تعالی علیهما -، در کتاب نفیس معالم الدین:

«... إِنَّ اللَّهَ سُحَّانَهُ قَصَّ الْقِصَّةَ الْوَاحِدَةَ بِالْفَاظِ مُخْتَلَفَةً. وَمِنْ الْمَعْلُومِ أَنَّ تِلْكَ الْقِصَّةَ وَقَعَتْ إِمَّا بِتَغْيِيرِ الْعَرَبِيَّةِ، أَوْ بِعِبَارَةٍ وَاحِدَةٍ مِنْهَا. وَذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَى جَوَازِ نِسْبَةِ الْمَعْنَى إِلَى الْقَائِلِ وَإِنْ تَغَايَرَ اللَّفْظُ».^{۴۱}

۳۸. نگر: کتاب ماو دین، ش ۵۵، اردیبهشت ۱۳۸۱ هـ. ش، ص ۴۷ و ۴۸ (از درآمدی بر نگارش‌های نیایشی در اسلام).

۳۹. معالم الدین و ملاذ الْمُجْتَهِدِينَ، ط. مؤسسه النشر الإسلامی، ص ۲۱۳. پوشیده نمازند که:

۳۸. نگر: کتاب ماو دین، ش ۵۵، اردیبهشت ۱۳۸۱ هـ. ش، ص ۴۶ (از درآمدی بر نگارش‌های نیایشی در اسلام).

۳۹. جامع بیان العلم و فضله، أبو عمر یوسف بن عبدالبر، ط. الزهیری، ۱/ ۳۴۸، ش ۴۷۱، باب الأمر بالصلاح اللحن و الخطأ فی الحدیث و تنبُّع ألفاظه و معانیه.

(حاصل معنی):

خُدای شُبْحانِ قِصَّةً واحِد را به اَلْفاظِ مُخْتَلِفِ حِکایَتِ فرموده؛ و معلوم است که آن ماجرا یا به زبانی جُزْ عَرَبی رُخ داده است، یا به یک تعبیر از آن تعبیرهای مُخْتَلِفِ و این، نشانگرِ زوایِ نسبتِ معنی [/ مضمون] است به قائلِ آن، اگرچه به لفظی مُتفاوت).

در این ابواب، گُفتنی بسیار است؛ و گمان می‌کنم در تبیین مقصود ما از احتمال نقل به معنی در تکرار یا عَدَمِ تکرارِ یک مُنادی، همین اندازه بس باشد.

با این تفصیل، لا بُد شما هم بسیار بعید می‌دانید عالمانی فقیه و روایت‌شناس مرتکب چنان اعتراضی نابخسته و اِشکالی شناخته شده باشند که در آن داستانِ سرگردانِ مَجالِ طَرَح یافته و موردِ اِعجاب و اِعْتِنایِ شماری از اَهلِ عِلْمِ نیز قرار گرفته است.

آری، بعید می‌دانیم، ولی ناممکن نمی‌دانیم؛ زیرا این احتمال هم معقول است که گوینده آن سخن ناسخته و برگشوده فریادِ اعتراض «وإسلاماه»، هر که باشد گو باش!، در سخن و اعتراض خود، به مُقتضایِ مبانیِ علمی و حدیث‌شناختی اَلتِّزَامِ نورزیده و با تَصَوُّری ابتدائی و عامیانه از مقوله تَحْدِیثِ و رِوایَتِ گِری، تفاوتِ نقلِ یادشده را - که بسیار عادی و در جای خود مَوْجِه تِواند بود -، دستمایه آن هیاهو ساخته باشد.

عَدَمِ تَوَجُّهِ کافی به تَوابع و لَوَازِمِ یک سَخْنِ (یا: مَدَّعی یا: مَبْنی)، و عَدَمِ اَلتِّزَامِ به آن، ولوازروی آسانگیری - و نه عَمَد و غَرَض -، در میانِ عُمومِ اَهلِ عِلْمِ، لَعْرَشی است بسیار شایع؛ و خاصه در تاریخِ فِکری و فرهنگِ یکی دو قرنِ اخیرِ ما، این کم‌توجهی‌ها و بی‌مبالاتی‌ها در بابِ لَوَازِمِ یک اِیستارِ (/ قول یا عَمَلِ) خاص و ظُهَورِ تَناقُضِ هایِ چشمگیر در میانِ پاره‌ای از اَقوالِ و مُختاراتِ شَخْصِ، شگفتی‌هایی آفریده و دسته‌گُل‌هایی به آب داده است که خوضِ تفصیلی‌تر در آنها، نه در گنجایشِ این قَلَمِ انداز است و نه به مَصَلَحَتِ این قَلَمِ!

این سخن پایان ندارد ای عمید!

قصه کوتاه کن که مقصد شد بعید^{۴۲}

وَاللَّهُ مِنْ وَرَاءِ الْقَصْدِ!

اصفهان / ۱۳۹۴ هـ. ش.

أصل مطلب صاحبِ معالم - أعلی الله مقامه -، على الظاهر، بالتصريف وتقرير أنكك متفاوت، فأخوذ است از کتاب شریف معراج الأصول مُحَقِّقِ جَلِّي - قَدَّسَ اللهُ سِرَّهُ السَّعْرِيْفِ -، نكز معراج الأصول، ط. رَضَوِي، ص ۱۵۳.

۴۲. نَبَرْتَبْرِي.

کتابنامه

- أسرار التوحيد في مقامات الشيخ أبي سعيد، محمد بن مَنُور بن أبي سعد بن أبي طاهر بن أبي سعيد ميهني، مقدمه [و] تصحيح و تعليقات: دكتر محمد رضا شفيعی كدكنی، ج: ۱، تهران: مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۳۶۶ هـ. ش.
- الحاشية على أصول الكافي، السيد بدر الدين بن أحمد الحسيني العاملي، جمعها و رتبها: السيد محمد تقي الموسوي، تحقيق: علي الفاضلي، ط: ۱، قم: دار الحديث، ۱۴۲۴ هـ. ق. / ۱۳۸۲ هـ. ش.
- الرسائل الأحمديّة، الشيخ أحمد بن الشيخ صالح آل طعان البحراني القطيفي (۱۲۵۰ - ۱۳۱۵ هـ. ق.)، ج: ۳، تحقيق و نشر: دار المصطفى (ص) لإحياء التراث، ط: ۱، قم، ۱۴۱۹ هـ. ق.
- الكافي، ثقة الإسلام أبو جعفر محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (ف ۳۲۹ هـ. ق.)، صحّحه و علّق عليه: علي أكبر الغفّاري، طهران: دار الكتب الإسلاميّة، ط: ۵، ۱۳۶۳ هـ. ش.
- بررسی گوشه‌هایی از زندگی مرحوم آية الله العظمى آقا شيخ محمد رضا نائینی (شیرازی)، دكتر عبدالمجيد نائینی، ج: ۱، شیراز: انتشارات نوید شیراز، ۱۳۹۱ هـ. ش.
- جامع بيان العلم و فضله، أبو عمر يوسف بن عبد البزّ [التّمريّ القرطبيّ الأندلسيّ المالكيّ] (ف ۴۶۳ هـ. ق.)، تحقيق: أبي الأشبال الزهيريّ، ج: ۲، الدمام: دار ابن الجوزي، ط: ۱، ۱۴۱۴ هـ. ق.
- چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه، ج: ۱، المآثر و الآثار (تأليف محمد حسن خان اعتماد السلطنه)، به كوشش: ايرج افشار، ج: ۱، تهران: شركت انتشارات أساطير، ۱۳۶۳ هـ. ش. و ج: ۲، تعليقات حسين محبوبی اردكاني بر المآثر و الآثار، به كوشش ايرج افشار، ج: ۱، تهران: شركت انتشارات أساطير، ۱۳۶۸ هـ. ش. و ج: ۳، فهرستهای چندگانه... استخراج و تنظيم: ايرج افشار، ج: ۱، تهران: شركت انتشارات أساطير، ۱۳۶۸ هـ. ش.
- خریج امام (هفته نامه آستان مقدس امام خمینی - س -)، ش ۱۷۹، پنجشنبه ۱۵ مرداد ۱۳۹۴ هـ. ش.
- ديوان رشيد ياسمی، به كوشش دكتر محمد أمين رياحی، تهران: مؤسسه انتشارات أميركبير، ۱۳۶۲ هـ. ش.
- رجال و مشاهير اصفهان، مير سيد علي جناب (ف ۱۳۰۹ هـ. ش.)، تدوين و تصحيح: رضوان پورعزاز، ج: ۱، اصفهان: سازمان فرهنگي - تفريحي شهرداري اصفهان (مركز اصفهان شناسی و خانه ملل - وابسته به شهرداري اصفهان -)، ۱۳۸۵ هـ. ش.
- رسائل في دراية الحديث، إعداده: أبو الفضل حافظيان الباطليّ، ج: ۲، ط: ۱، قم: دار الحديث، ۱۴۲۳ هـ. ق. / ۱۳۸۲ هـ. ش.
- روضه المتقين في شرح [كتاب] من لا يحضره الفقيه، المولى محمد تقي المجلسيّ (۱۰۰۳ - ۱۰۷۰ هـ. ق.)، نمّقه و علّق عليه و أشرف على طبعه: السيد حسين الموسوي الكرمانيّ - و- الشيخ علي پناه الإشتهاردی، بنياد فرهنگ إسلامي حاج محمد حسين كوشانپور.
- ستاره‌ای از شرق (شرح احوال و وقایع عصر علامه سيد محمد باقر درجه‌ای)، سيد تقي درچه‌ای (موسوی)، ج: ۱، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۳ هـ. ش.
- سه سال در آسیا (سفرنامه گنت دو گوینو)، ترجمه عبد الرضا هوشنگ مهدوی، ج: ۱، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۳ هـ. ش.
- شرح أصول الكافي، المولى محمد صالح المازندرانيّ (ف ۱۰۸۱ هـ. ق.)، مع تعليقات: الميرزا أبو الحسن الشعرائي، ضبط و تصحيح: السيد عليّ عاشور، ط: ۱، بيروت: دار إحياء التراث العربيّ، ۱۴۲۱ هـ. ق.
- سبط شيرين پُرشوكت (منتخبی از آثار أستاذ عباس زرياب خويي)، به اهتمام: ميلاد عظيمي، ج: ۱، تهران: انتشارات مرواريد، ۱۳۸۷ هـ. ش.
- شفاء الصدور في شرح زيارة العاشور، علامه حاج ميرزا أبو الفضل طهراني، تحقيق و باورقي از: سيد عليّ مؤجد أبطحي، قم: سيد عليّ مؤجد أبطحي، ج: ۳، ۱۴۰۹ هـ. ق.
- قصص العلماء، محمد بن سليمان ثنكائبي (۱۲۳۴ یا ۱۲۳۵ - ۱۳۰۲ هـ. ق.)، به كوشش: محمد رضا بزگر خالقي - و- عفت كرباسی، ج: ۱، تهران: شركت انتشارات علمي و فرهنگي، ۱۳۸۳ هـ. ش.
- كتاب ماه دين، ش ۵۵، أردبهبشت ۱۳۸۱ هـ. ش. (صص ۴۲ - ۵۳: درآمدی بر نگارشیهای نیایشی در اسلام، نوشته سيد محمد رضا حسيني جلالی، ترجمه و تحرير: جويان جهانبخش).
- لطائف الطوليف، فخر الدين علي صفي (۸۶۷ - ۹۳۹ هـ. ق.)، مقدمه [و] تصحيح و تعليقات: دكتر حسن نصيري جامي، ج: ۱، تهران: مولی، ۱۳۹۳ هـ. ش.
- مباحث فرهنگي عصر ناصري (برگرفته از روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه)، به كوشش: ايرج افشار، ج: ۱، تهران: مؤسسه انتشارات أميركبير، ۱۳۸۰ هـ. ش.
- مبادئ الوصول إلى علم الأصول، العلامة الحلّي، إخراج و تعليق و تحقيق: عبد الحسين محمد عليّ البقال، قم: مكتب الإعلام الإسلاميّ، ۱۴۰۴ هـ. ق.
- مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول [عليهم السلام]، العلامة شيخ الإسلام المولى محمد باقر المجلسيّ (ف ۱۱۱۰ هـ. ق.)، إخراج و مقابلة و تصحيح: السيد هاشم الرسوليّ [المحلّاتيّ]، ج: ۱، طهران: دار الكتب الإسلاميّة، ط: ۴، ۱۳۷۹ هـ. ش.
- معارج الأصول، المحقق الحلّي (الشيخ نجم الدين أبو القاسم جعفر بن الحسن الهذليّ، صاحب الشرائع / ۶۰۲ - ۶۷۶ هـ. ق.)، إعداده: محمد حسين الرضويّ، قم: مؤسسه آل البيت - عليهم السلام - للطباعة و النشر، ط: ۱، ۱۴۰۳ هـ. ق.
- معالم الدين و ملائذ المجتهدين (المقدمة في أصول الفقه)، الشيخ جمال الدين الحسن نجل الشهيد الثاني زين الدين العامليّ (۹۵۹ - ۱۰۱۱ هـ. ق.)، تحقيق و نشر: مؤسسه النشر الإسلاميّ التابعة لجماعة المدّرسين، ط: ۱، قم: ۱۴۱۷ هـ. ق.
- مُنْتَبَيّ الآمال، ثقة المُحدّثين حاج شيخ عباس قميّ (ف ۱۳۵۹ هـ. ق.)، تحقيق: ناصر باقري بيدهندي، ج: ۲، قم: انتشارات دليل، ج: ۱، ۱۳۷۹ هـ. ش.
- موسوعة أحاديث أهل البيت - عليهم السلام -، هادي النجفيّ، ط: ۱، بيروت: دار إحياء التراث العربيّ، ۱۴۲۳ هـ. ق.
- ياد و يادبود، محمد ابراهيم باستاني پاریزی، ج: ۱، تهران: انتشارات علمي، ۱۳۶۵ هـ. ش.

